

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



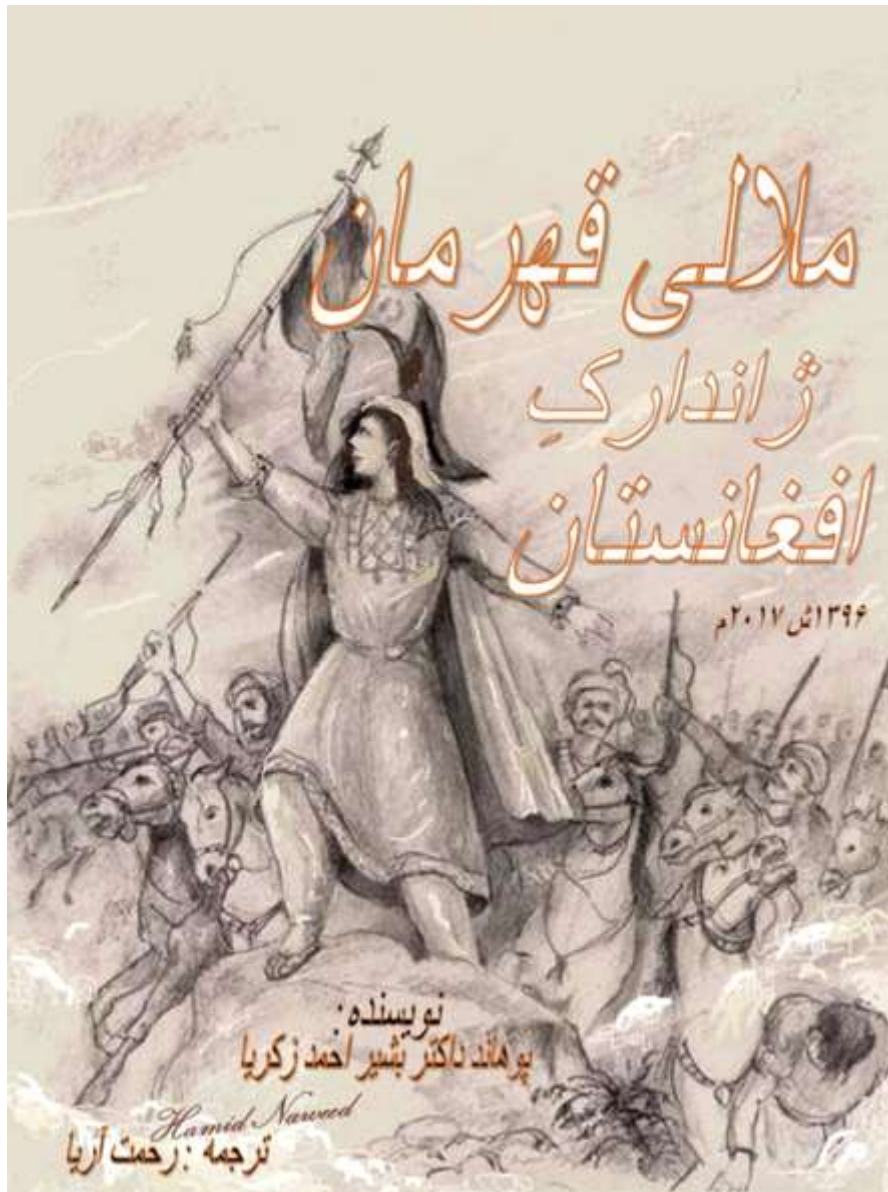
۲۰۱۷/۱۲/۲۷

پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

## ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان  
ناول تاریخی (قسمت اول بخش ششم)



د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رایبرلو مخکې په خیر و لولئ

## قسمت اول

### بخش ششم :

یکروز ماه می با جک در کنار راست ساحل قدم می زدم که ناگهان خلاف انتظار در میان یک جنگ مشت و یخن هراس آور خیابانی گیر آمدم. قبل از اینکه از بین آنها قادر به فرار شوم، من و جک در نتیجه گیرودار آشوب از هم جدا شدیم. با دلهره عمیق جیغ زدم «جک کجا استی؟» در همین اثنا یک مرد غضبناک از دستم کش کرده و پرسید، «به کی رأی میدهی؟» به عجله جواب دادم، «نمیدانم». مرد در حالیکه نگاهی عمیق حاکی از خشم بمن انداخته بود با کف دستش بر سینه ام زده و گفت «ما انتخابات وکلای جمهوری را به اسامبلی ملی می خواهیم، ما از بازیها و خیانت ناپیلون دیگر به تنگ آمده ایم. ما مثل ویکتر هوگو<sup>1</sup>، اپوزیسیون مستقیم او استیم!» با خونسردی زیر لب من من کنان گفتم با شما موافقم و با عجله ازش دور شدم. ولی باز هم شله و مرا بدخل جمعیت تپله میکرد، و تعداد جمعیت فراوان تر، پر صدا تر و قهر تر شده میرفت. با دیدن سایکولوژی جمعیت انبوه و با توجه به سلوک خشم آگین شان اضطراب من بیشتر شده میرفت و درک کردم که این نوع طرز برخورد منتج به فرار و یا هم تاخت همگانی و یا خشونت میگردد! سر انجام به یک مغازه خوراکی فروشی عقب زده شدم که در محاصره اغتشاش گران بود ولی قادر به دیدن خروج مردم داخل سرک نبودم. نگرانی ناگهانی از سر تا په پا در وجودم رخنه کرد و مشوش بودم که قبل از اینکه قربانی بدبخت اغتشاشیون دیوانه انقلابی شوم چطور میتوانم جک را در انبوه این جمعیت پیدا کنم و یا چگونه جک مرا پیدا خواهد کرد؟

مادامیکه سعی میکردم تا راهم را بطرف بیرون مغازه بیابم و در بین پایه ستون های میوه جات و ترکاری باب به امید دیدن جک این سو و آن سو راه خود را با تقلا می گشودم، یکمرد جوان خوش لباس با کلاه بالا بلندی که در نزدیکم بود پرسید، «آیا شما اهل پاریس استید؟» بعد از درنگی متردانه گفتم «نه، نیستم». باز گفت، «پرسیده میتوانم از کجا استید؟» اندکی مشوش شدم ولی در حضور چنین مردی به ظاهر شریف ترسم کمتر شده رفت و نجوا کنان گفتم، «من یک امریکائی استم و دنبال دوست پارسی خود جک استم.» «آها، بلی گمان میکردم شما امریکائی استید. شاید کاکام الکسی دی توکویلی<sup>2</sup> را بشناسید که گفته بود: مستبد رعیتی را که دوستش ندارد بیک شرط به آسانی عفو کرده میتواند که کسی دیگری را دوست نداشته باشد<sup>3</sup>. بنابراین دلهره تان در رابطه با جمعیت انبوه انقلابی خیلی قابل توجه است.» او مرا از آرنج گرفته و در بین ازدحام مردم کشان کشان به طرف بیرون مغازه برد. چند یارد دور تر جک را دیدم و صدایش کردم. او با عجله بطرفم دوید، بازویم را محکم گرفته و دو باره مرا بدخل مغازه تپله کرد. با چند تنی دیگر از مشتریان که آنها هم از بین جمعیت قهرناک و جنگ مشت و یخن شان گریخته بودند، منتظر ماندیم تا اغتشاشیون به مرکز اسامبلی ملی جائیکه انتخابات نمایندگان بر پا بود بروند. در همان وهله اول رویم را دور داده و مسیو الکسندر دی توکویلی<sup>4</sup> را به جک معرفی کردم. جک متعجب شده و پرسید، «نمیدانم! شما باید برادر زاده توکویلی مشهور باشید؟ او سرش را با علامت تائید تکان و افزود حال که همدیگر خود را یافته ایم باید همینجا تا زمانی منتظر بمانیم که اغتشاشیون ساحه را ترک نمایند. سرانجام بعد از رفتن اغتشاشگران از ساحه، از مغازه پرچون فروشی بیرون برآمدیم. بعد از تبادل آدرسه تصمیم بر آن شد که فردا عصر در کافی دی له پی<sup>5</sup> با هم ملاقات نماییم. بعد من و جک سوار گادی شده و بطرف هتل رفتیم. در هتل از جک پرسیدم آخر الامر این همه زد و خورد ها در باره چه بود؟ جک گفت اگر وقت داشته باشید تا پیچیدگیهای اندوهبار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه فرانسه را برایتان شرح کنم روز ها را در بر خواهد گرفت. جک گفت که باید از الکسندر پرسید که کاکایش یک سیاستمدار پر آوازه، عضو کنسول و برای مدت کوتاهی وزیر امور خارجه بود. گفتم آنچه را که در فرانسه بصورت عام و بصورت خاص در پاریس دیدم برایم بخاطری خیلی جالب بود که به پاریس منحیت مرکز تمدن قاره اروپا می نگرم. جک نفس عمیقی کشیده و با لهجه ناب و فصیح فرانسوی پارسی خود گفت، «باید بدانید که من هم مثل شما به این باور استم تا زمانیکه شرایط سیاسی- اجتماعی و اقتصادی یک مملکت و یا یک ملت را اگر نسبتاً عمیقتر ندانید، پس درک شما، فهم شما و یا آگاهی تان خیلی محدود بوده و نمیتوانید قضاوت سالم را صادر نمایند. واضح است که من نمیتوانم صحبتیم را از آغاز تاریخ شروع کنم ولی شمه کوتاه مربوط به آن را میتوانم ارائه کنم. انقلابات سال ۱۸۴۸م فرانسه، پایتخت

<sup>1</sup> - Victor Hugo

<sup>2</sup> - Alexis de Tocqueville

<sup>3</sup> - اشار به نقل قول معروف ناپیلون بوناپارت است که گفته بود : در زندگی فقط یک شخص را دوست دارم و آن خودم استم. - م

<sup>4</sup> - Monsieur Alexander de Tocqueville

<sup>5</sup> - Café de la Paix

های تمام کشور های اروپایی را، حین تصادم لیبرال ها که اکثراً از حمایت جمعیت های انبوه اغتشاشیون برخوردار بودند با محافظه کاران که هوا داران نظامهای شاهی بودند، تکان داد. در فیروزی سال ۱۸۴۸م بود که سلطنت پانزده ساله فرانسه از هم فروپاشید و لامارتین<sup>6</sup> آخرین شاعر عصر رومانیک<sup>7</sup> جمهوریت دوم را اعلان کرد. سرانجام لویی ناپلیون<sup>8</sup> که برادر زاده امپراتور ناپلیون بود از طریق ریفاندم به حیث رئیس جمهور انتخاب گردید. این اولین باری بود که در فرانسه رئیس جمهور از طریق انتخابات مستقیم بر طبق آرای مردم انتخاب میشد. فکر می کنم که در نتیجه رسوخ الکسی دی توکویلی<sup>9</sup> بعد از سفر دو ساله اش به امریکا بود که یک کتاب دو جلد «دیموکراسی در امریکا»<sup>10</sup> را نوشت و در سالهای ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۰م چاپ شد. در سال ۱۸۵۲م مردم با ترس احتمالی از انارشی قریب الوقوع، از طریق راه اندازی ریفاندم، تقریباً با اکثریت آراء، متفق القولانه لقب امپراتور را به لویس ناپلیون سوم اعطاء کردند! جک گفت که مردم درین چند سال اخیر بخاطری بر علیه ناپلیون سوم دست به اغتشاش زده اند که نامبرده آهسته آهسته دست به حکمروایی سلطنت مطلقه زده است.

روز بعد به معیت جک در کافی مشهور «دی له پی»<sup>11</sup> که در جوار «هوتل دی گزند»<sup>12</sup> و «پلیس دی لی اوپرا»<sup>13</sup> قرار داشت با «میسو توکویلی»<sup>14</sup> ملاقات کردم. نمای داخلی کافی به مثل سالون اوپرا زیبا و پر جاذبه بود. از اینکه هوا خنک و ایر آلود بود ما را به کنج دور تر کافی که یکتعداد کسان دیگر هم نشسته بودند رهنمایی کردند. جک بر این قبلاً گفته بود که کافی دی له پی محل دید و وادید نویسنده گان و هنرمندان فرانسه است و اضافه کرده بود که اگر خواست خدا بود یکتعداد شان را آنجا خواهی دید. به ما یک میزی داده شد که در مجاورت آن مردان جالب نما در اطراف میز نشسته بودند. بمجردیکه بر چوکی های خویش قرار گرفتیم، الکسندر گفت که مهمان او استیم و زهی سعادت که نزدیک کنج عنعنوی و اختصاصی نویسنده گان و هنرمندان نشسته ایم. بعد از فرمایش نوشابه ها، شیرچای چاکلیتی گرم هم آورده شد تا بدن ما گرم شود. الکسندر رویش را بطرف نور داده گفت، «داکتر سکات، شما مرد نهایت خوشبختی استید، بخاطریکه در میز همجوار ما یکتعداد نویسنده گان و هنرمندان بزرگ فرانسه با هم جمع شده اند. در گوشه اخیر همان میز نویسنده بزرگ، گستاف فلوربر<sup>15</sup> با چهره بد خلق و بروتهای درازش نشسته که نویسنده داستان تجربه سکسی «جنسی» «مدم بواری»<sup>16</sup> بوده و او را رسوای عام ساخته است. بطرف راستش شاگردش مویسان<sup>17</sup> نشسته است، و مشخصه او در داستانهایش اقتصاد در لغت است، لغاتیکه خیلی گرانبها ولی با فرجامهای آسان اند و شاید او را یکی از پدران داستان نویسان داستانهای کوتاه نامید. بطرف دست چپ فلبرت شخصیت برارنده و سترگ ویکتر هوگو<sup>18</sup> نشسته که او را میتوان سرور و استاد حلقات سیاسی فرانسه خواند. در این روز ها او نماینده حزب اپوزیسیون در برابر حاکمیت ناپلیون سوم است و اوست که روح و روان حقیقی انقلاب فرانسه است. شهرت هوگو نه تنها بخاطر شاعری اش مثل مجموعه های «مکاشفات»<sup>19</sup> و «افسانه قرن»<sup>20</sup> است بل ناول های مشهور او مانند «بینوایان»<sup>21</sup> است که به شهرت او افزوده است. ویکتر هوگو به نویسنده ماقبل خود شاتو بریان<sup>22</sup> نهایت احترام داشت، و خودش درست مثل شاتو بریان درونمایه مکتب رومانیک را فرا تر برد.» ویکتر هوگو مرد خوشنما با ریش سفید و گونه و سیبل های پر مو بود

6 - Lamartine

7 - Romantic Period

8 - Louis Napoleon

9 - Alexis de Tocqueville

10 - Democracy in America

11 - Café de la Paix

12 - Hotel de Grand

13 - Place de L'Opera

14 - Monsieur Tocqueville

15 - Gustav Flaubert

16 - Madame Bovary

17 - Maupassant

18 - Victor Hugo

19 - Les Contemplations

20 - La Legends des Siècles

21 - Les Miserable

22 - François-René de Chateaubriand : فرانسوا رنه دو شاتو بریان : ۱۷۶۸م - ۱۸۴۸م. نویسنده، شاعر و سیاست مدار فرانسوی بنیاد گذار مکتب رومانسیسم. شهرت عمده شاتو بریان مدیون اشعار رومانیک و نثر شاعرانه اوست. - م

و از چهره اش وقار عالی او هویدا بود. الکسندر در میان تبسم خود بمن گفت، «سکات، شما واقعاً خوش بخت استید، همانگونه که شما امریکایی ها در ضرب المثل های خود می گوئید که بزرگترین جایزه لاتری را بردید، برآستی که خوشبخت استید! امروز عصر درست مثل روزیست که تمام نویسنده گان و هنرمندان سترگ فرانسه اینجا جمع شده باشند تا تو آنها را ببینی. قبل از اینکه غرق فکر در نامها و کار این مردان بزرگ که شهره آفاق اند شوید، بیائید کافی بنوشیم.» توکویلی گارسون را خواسته و کافی و سورتان «مجموعه یا انواع» مختلف کیکی<sup>23</sup> های خوشمزه فرانسوی را فرمایش داد. بعد از نوشیدن جرعه از پیاله کافی و گرفتن لقمه های کوچک از انواع مختلف کیکها و چشایی آن که در پیشروی ما بودند رویم را بطرف الکسندر تور داده گفتم، «دوست نهایت مهربان، شما نه تنها میزبان خوب بلکه یک آموزگار عالی نیز استید. در زندگی چنین سعادت نصیب من شده بود که با افراد نهایت بزرگ هم سن و سال ما و شما اینقدر نزدیک و محشور شوم و از دانشور فرانسوی تباری چون شما در مورد آنها چیز های تازه بیاموزم. لطفاً در مورد کار های این مردان بزرگ به صحبت تان دوام دهید.» الکسندر بعد از نوشیدن جرعه از کافی گفت، «میدانید، من اکثر اوقات به کافی دی له پی می آیم ولی هرگز بیاد ندارم که تعداد زیاد این مردان بزرگ همه به یکبارگی مثل امروز با هم در این جمع شده باشند. در جوار نزدیک ویکتر هوگو نویسنده توانا امیل زولا<sup>24</sup> نشسته است، نویسنده که از قلم اش نه تنها ادبیات عالی تراوش کرده بلکه نایل به تحقق عدالت نیز شده است. «یک افسر اردوی فرانسه - م» تورن الفرد دریفوس<sup>25</sup> متهم به سپردن اسرار نظامی به سفارت جرمنی شد و این اتهام افسران ضد - نژاد سامی را وا داشت که بالای دریفوس بخاطر یهود بودنش شک نمایند. دریفوس محکمه نظامی شد و بدون شهود و مدارک متهم به خیانت و محکوم به تبعید عمر ابد به جزیره شیطان<sup>26</sup> شد. کمی بعد تر دیگر من پیکوارت شواهدی دریافت نمود که دلالت به سپردن اسرار نظامی «فرانسه به سفارت جرمنی- م» بوسیله افسر دیگری بجای دریفوس می نمود. جگرنی که مسؤول بررسی این دوسیه بود اسناد جعلی را تهیه کرده و بر مبنای آن دریفوس را متهم و مجرم ساخته و دیگر من پیکوارت را جبراً با حفظ وظیفه به افریقا تبعید نمود. زولا با به مخاطره افکندن شهرت و کار و بار خود از طریق اخبار ها در پی دفاع از دریفوس بر آمد. «قضیه دریفوس<sup>27</sup>» ملت فرانسه را بین لشکر مرتجع که عقب آن حمایت کلیسا بود و جامعه لیبرال عمیقاً منقسم ساخت. نشریه کلیسا بخاطر نشر مقالات ضد نژاد سامی سرانجام معذرت خواست. زولا بخاطر افترای جنایی به محکمه احضار، مجرم شناخته شد و از لژیون دونور<sup>28</sup> عزل شد. زولا از چنگ زندانی شدن به انگلستان تبعیداً فراری شد و از لندن جنگ قلمی خود را علیه لشکر و حکومت فرانسه از طریق مقالات و پامفلت ها تا زمان سقوط حکومت در پاریس ادامه داد. باز هم چند سال دیگر را در بر گرفت تا که تورن الفرد دریفوس بی گناه اعلام شد و برائت حاصل کرد. قضیه دریفوس به وضوح قدرت و توان قلم و میدیای خبر رسان را در صحنه سیاسی اروپا به نمایش گذاشت.» من در میان صحبت الکسندر دویده و گفتم «الکسندر انمرد بروتی و خوش قیافه کسیت؟» الکسندر جواب داد، « آها، این هم یک انتخاب خوب است. وی نقاش مشهور است، پاول سزان<sup>29</sup> نقاشیست که چهره مکتب الانطباعیه «پسا دریافتگر<sup>30</sup>» قرن نهم را با جستجوی متهورانه هنری خود تغییر داد و در اثر سعی خود آنرا به سطح جدید و کاملاً متفاوت هنری بالا برد. زولا و سزان دوستان دوران کودکی بودند و یکجا با هم به مکتب میرفتند. اگر وقت می داشتید میتوانستم ساعتها در مورد این مردان بزرگ صحبت کنم. ما فرانسویها بالای مردان سترگ خود نه تنها بخاطر دست آورد های هنری شان افتخار می کنیم بلکه آنها بودند که سطح احساسات و ظرافت طبع ما را بلند بردند و پنهان شعور اجتماعی و سطح آگاهی ما را به مثابه یک ملت ارتقاء دادند. در پهلوی او ژول ماسنه کمپوزر بزرگ اوپراها و متون آهنگین «لیریک» است. میخواهید

<sup>23</sup> - gateaux

<sup>24</sup> - Émile Zola : امیل ادوارد شارل آنتوان زولا Émile Édouard Charles Antoine Zola ۲ اپریل سال ۱۸۴۰ - ۲۹ سپتمبر ۱۹۰۲م رومان نویس، نمایشنامه نویس و ژورنالیست مشهور فرانسوی. مهمترین نماینده مکتب ادبی طبیعت گرایی یا نچرلیزم است. یکی از شخصیت های مهم در آزادی سیاسی فرانسه است. - م

<sup>25</sup> - Captain Alfred Dreyfus

<sup>26</sup> - Devil's Island : یکی از زندانهای مشهور ماورای ابحار فرانسه طی قرنهای نهم و بیستم در گویان فرانسه française در امریکای جنوبی در همسایگی سورینام، برازیل و گویان در جنوب بحیره کارابین است. این زندان در سال ۱۸۵۲م ساخته شده و محل نگهداشت زندانیان سیاسی فرانسه بود و نیز محل نگهداشت جانبان و افراد خیلی خطرناک مستعمرات فرانسوی بود. این زندان درست صد سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۳م برای دایم بسته شد. - م

<sup>27</sup> - Dreyfus Affair

<sup>28</sup> - Legion d'Honneur : لژیون دونور : به فرانسوی : Ordre national de la Légion d'honneur : بالاترین نشان افتخاری فرانسه است که بنیاد آنرا ناپلیون بوناپارت در سال ۱۸۰۲م گذاشت و بعضاً بنام نشان شوالیه ادب و هنر نیز یاد شده است. م

<sup>29</sup> - Paul Cezanne

<sup>30</sup> - impressionism

شما را به آنها معرفی کنم؟ از جایم برخاسته گفتم، «لطفاً بخاطر من مزاحم شان نشوید. شما می بینید که بین هم گاهی با جدیت صحبت دارند و گاهی هم به قهقهه می خندند.» ما همه از جا برخاستیم؛ و با گذشتن از روبروی شان توکویلی با برداشتن کلاه از سرش به آنها سلام داد. الکسندر یک گادی چهار اسپه را متوقف ساخت و ما را در ساحه چمپس الیاسیس<sup>31</sup> به رستوران دوپ<sup>32</sup> برای صرف نان شب برد. در رستوران نان شام ده دوره ای آورده شد که مشتمل با چند نوع پیش غذا<sup>33</sup>، دو نوع سوپ، گوشت گنجشک بریان، کباب بودنه با ترشی سمارق و ترکاری، گوشت مرغابی با نارنج با برنج وحشی و غیره بود. الکسندر پرسید که غذا چطور است. در جواب گفتم که پدرم یک جهان گرد بود و همیشه می گفت که غذای یک مملکت اکثراً نمایندگی از مدنیت یک مملکت می کند و او همانگونه که من متقاعد شدم، باور داشت که غذای فرانسوی بهترین غذا در جهان است که بعدش غذای چینی است. بعد از خوراک شیرین بعد از غذا که متعاقب آن انواع مختلف کیک و کلهج آورده شد ما صحبت جدی خود را آغاز کردیم. کنجکاوانه رویم را بطرف الکسندر دور داده پرسیدم، «اگر زحمت نمی شود از روی لطف می توانید در باره کتاب کاکاپتان که پیرامون دیموکراسی امریکا نوشته اند چیزی بگوئید و من شرمنده ام که تا حال آنرا نه خوانده ام.» توکویلی خود را در چوکی اش اندکی راست نموده گفت، «به باورم کاکایم کتاب " دیموکراسی امریکا" را به خاطری نوشت تا فرانسه را در تشخیص و تلفیق نظم و نسق قهقهه رایی ارسوکرآتیک و ظهور حالات اجتماعی مبتنی بر اصول دیموکراتیک کمک نماید. وی دیموکراسی را به مثابه علامت تساوی ای می دید که میان فرد و جامعه آزادی و مساوات را متوازن ساخته است. من خودم این معادله را به ترتیب ذیل ساده ساخته ام» وی قلم پنبسل را برداشت و بالای روپوش سفید میز نوشت:

$$\text{دموکراسی} = \text{آزادی} + \text{مساوات} = \pi (\text{فرد} + \text{جامعه}) = \text{ثابت توازن} \quad 34$$

الکسندر گفت وی از قبل میدانست که شاید من منحنی امریکائی آیرلند - سکاتلندی تبار دلچسپی ای در کتاب کاکاپیش داشته باشم لذا بنا بر همین ملحوظ خلص همین کتاب را با خود آورده و آنرا بصورت جزوه ترتیب کرده است. وی جزوه را باز کرد و نقل قولهای از آن برداشت، «اجازه بدهید به چند جانب مهم نظریات کاکایم در رابطه با دیموکراسی امریکائی تماس بگیرم. وی در باره بردگی گفته است، "بردگی در هر کنج دنیا بمثابة دشمن سرسخت حکومت مطلقه و استبدادی عمل می کند و تحت هر نام، شکل و ریختی که باشد، درد و حیرانی من از این نکته است که، حتی همین امروز آزاد ترین مردم جهان، و در بین ملل متمدن عیسوی تقریباً همین یک ملت است که نوکر و برده شخصی را حفظ می کنند؛ از جانب دیگر ما شاهد آنیم که شکل و نحوه رعیت داری<sup>35</sup>، که خود بخود از بین رفتنی است باز هم دامنه آن از اکثریت کشور های عقبمانده اروپایی تا حال برچیده نه شده است." وی به این باور بود که دیموکراسی اروپایی بخصوص دیموکراسی انگلیسی که از مگنه کارتا سرچشمه گرفته سیر حرکت از بالا به پائین را پیموده حالانکه نحوه دیموکراسی امریکا از پائین به بالا صعود کرده است. این مردم بودند که در فقدان حکومت نخبه گان «اریستوکراسی» و بدون آنکه چشم انتظار اندیشوران و روشنفکران شوند دیموکراسی شانرا در تعمیرات حکومت محلی از طریق گردهم آئی ها تنظیم کردند. طبیعی است که دیموکراسی شخصی منتج به فرد گرایی و انباشت سرمایه بازاری میگردد. الکی عشق پرشور به آزادی، قانون و احترام به حقوق «بشر» داشت. وی در کتاب خود می نویسد، "من نه مربوط به حزب انقلابی استم و نه مربوط محافظ کار... آزادی اولین عشق من است." زمانیکه صحبت از عواقب سیاسی حالت اجتماعی انگلیسها - امریکایی ها میشود وی میگوید که «ولی در قلب یک انسان هم میتوان طعم منحرف مساوات را یافت و این، ضعیف را وادار میسازد تا نیرومند را تا سطح خود پائین بیاورد، این حالت انسان را تا سطحی پائین میآورد که بردگی را نسبت به مساوات و عدم تساوی

<sup>31</sup> - Champs Elysées

<sup>32</sup> - Restaurant Dupe

<sup>33</sup> - hors d'hoers/ Hors d'oeuvre

<sup>34</sup> - Democracy = Liberty + Equality =  $\pi$  (Individual + Society)

$\pi$  = Equilibrium constan

<sup>35</sup> - serfdom : در فرانسوی سرواژ Servage دلالت بر روستایان نا آزاد یا نظام سرف در نظام فئودالیزم اروپا میکرد. در عربی این سیستم را قنانه گفته اند و من قریب ترین معنی آنرا رعیت داری یافتیم یعنی سیستم اقتصادی- اجتماعی متکی بر سیستم رعیت - ارباب در سیستم اقتصادی فئودالیزم و به سادگی میتوان آنرا شکل نسبتاً نرمتر بردگی گفت. در این سیستم روستایان بی زمین در خدمت اربابان زمیندار خود کار میکردند. در سیستم سرواژ رعیت خدمتگذار به ارباب که وابسته بزمین ارباب بودند و هم بخشی از ثروت و دارایی ارباب محسوب می شدند و در اجتماع پائین ترین طبقه اجتماعی بودند. خدمت رعیت وابسته به ارباب تنها به زرع زمین نبود، رعایا مجبور به کار در جنگلهای، معادن، صنعت و انتقال اموال نیز بود. - م

و یا نابرابری را نسبت به آزادی ترجیح دهد." جالب این است که کاکایم با پیشگویی میگوید که، « حال در جهان دو ملت بزرگ موجود اند، ظاهراً هر دو ملت بخاطر رسیدن به عین هدف از نقاط مختلف آغاز کرده اند : روس ها و انگلیس - امریکایی ها... ظاهراً چنین می نماید که عنایت الهی خارج از فهم بشر است، روزی خواهد رسید که سرنوشت جهان را دو نصف نموده یک نصف آنرا در دست روس و نصف دیگر آنرا در دست انگلیس و امریکا بگذارد.» آقایان، من کتابکم را می بندم و صحبتتم را بخاطری خاتمه می بخشم که شب ناوقت شده، هم خدمه های رستوران «رستوران» و هم شما به اندازه کافی خسته شده اید لذا شب تان بخیر و خواب تان راحت.» وی کتاب را در جیب بالاپوش خود گذاشت، به پا ایستاد و به گارسون گفت که صورت حسابات را به حساب خودش محاسبه کند. من و جک به عقب الکسندر به همان سرکی رفتیم که اطراف آنرا درختان و گلها زینت بخشیده بود، من از الکسندر توکویلی از صمیم قلب تشکر نموده گفتم: «در زندگی ام این خوشمزه ترین نان شام بود. الکسندر از بابت بهترین غذای خوشمزه فرانسوی و از افکار نهایت عالی تان پیرامون دیموکراسی امریکا که با من شریک ساختید از عمق قلب متشکر استم. با شما واع و خدا حافظی می کنم و شاید در آینده باز با هم ملاقات نمائیم، من پس فردا عازم سینت پیترزبورگ استم.»

ادامه دارد